



## هراس بنیادین

گفت و گو با: ابراهیم متقی

شهرننده، ش ۴۲، ۸۷/۱/۲۵



**چکیده:** آقای متقی معتقدند اسلام‌ستیزی در اروپا به صورت تدریجی در حال تبدیل به یک کفتمان ایدئولوژیک است و این کفتمان با هراس بنیادین غرب از اسلام سیاسی شعله‌ورتر می‌شود. آنها اسلام‌گرایی را به عنوان یک جنبش ضداروپایی و ضدغربی می‌دانند و حوزه قدرت در غرب، در صدد کنترل آن است. ستیز غرب با اسلام در قالب بیگانه‌ستیزی توجیه می‌شود و غربی‌ها پس از تقسیم اسلام به چهار گروه، اسلام سیاسی را که در صدد نفی غرب است ستیزه‌جو می‌دانند و در برابر آن می‌ایستند.

○ اسلام‌ستیزی چه مختصاتی دارد، آیا توهین‌هایی که متوجه اسلام و پیامبر اسلام می‌شود، یا حتی صحبت‌هایی که از طرف پاپ مطرح شده بود، مصداق اسلام‌ستیزی می‌تواند قرار بگیرد یا خیر؟

● اروپایی‌ها قبل از این‌که اسلام‌ستیز باشند، چنین فرآیندی را با جامعه خود و از درون خود آغاز کردند. اروپای بعد از قرون وسطا به ویژه اروپای قرن هفده به بعد مبادرت به حذف دین، خدا و نشانه‌های مذهبی از جامعه خود کرد. به همین دلیل هیچ‌گونه پابندی و تعهد خاصی به هنجارهای دینی ندارد. از سوی دیگر آنچه را که به عنوان اسلام‌گرایی مطرح می‌شود، نماد نوعی بنیادگرایی می‌داند و از سال ۱۹۸۹ م تا به امروز یعنی در حدود ۱۹ سال، ما سه بار در معرض بحران‌های ناشی از اسلام‌ستیزی قرار گرفتیم که شامل موضوع سلمان

رشدی، موضوع دانمارک و هلند که این را باید انعکاس فضای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اروپا دانست.

○ در نظام‌های سکولار غرب به دلیل عدم وجود مذهب رسمی، آزادی مذهب وجود دارد. وقتی که نظام‌های سکولاریستی با نظام‌های لیبرالیستی پیوند می‌خورند، یک نوع تساهل و تسامح در فرهنگ اجتماعی نیز شکل می‌گیرد و آزادی مذهب مورد پذیرش قرار می‌گیرد، به نظر شما بین این فرآیند و همچنین روندهایی که اخیراً در اروپا به وجود آمده، یک نوع تعارض و تضاد وجود ندارد؟

● اروپایی‌ها امروز خود را در فضای یک شیخ و کابوسی به نام اصول‌گرایی اسلام می‌بینند و از همه مهم‌تر این که رشد مذهب، اسلام و اسلام‌گرایی در اروپا به ویژه کشورهای مثل فرانسه، آلمان و ایتالیا طی سه دهه گذشته بی‌نهایت افزایش پیدا کرده، به این ترتیب جامعه غربی که ماهیت غیردینی دارد نمی‌تواند در برنامه‌ریزی سیاسی خود به گونه‌ای عمل کند که فضای لازم را برای رشد گروه‌های اسلامی فراهم کند. در این نقطه است که سیاست‌هایش به عنوان اقدامی در جهت مهندسی اجتماعی تلقی می‌شود.

○ در جامعه‌ای مثل جامعه بریتانیا کاملاً روندهای متضاد با کشورهای فرانسه، هلند یا دانمارک دیده می‌شود. شما این را به چه صورت تعبیر می‌کنید؟

● فضای انگلستان با فضای سایر کشورهایی اروپایی کاملاً متفاوت است. کلیسای انگلیس یک کلیسای سنتی است، هنجارهای اجتماعی انگلیس ماهیت کاملاً سنتی دارد. امروزه، دین به عنوان یک هنجار در انگلستان پذیرفته شده و فرقی نمی‌کند که قالب‌های دینی چه باشد. ما نمی‌توانیم فضای واقعی در آمریکا را به عنوان اسلام‌ستیزی مشاهده کنیم، در حالی که در اروپا به چشم می‌خورد. در اروپا فضای ذهنی جامعه و نخبگان اجتماعی فضایی است که گویی خدا کشته شده یا خدا را دفن کرده‌اند. بنابراین اسلام‌گرایی را به عنوان انتقام خدا تلقی می‌کنند؛ چرا که اسلام‌گرایان می‌خواهند انتقام خدا را از کسانی که دین و مذهب را در بوتۀ فراموشی قرار داده‌اند، بگیرند.

○ این مساله چه تاثیری در فرهنگ تسامح و تساهل و بحث آزادی مذهب در اروپا دارد؟ آیا آنها را می‌تواند مورد خدشه قرار دهد؟

● به هیچ وجه اروپا در فضای آزادی مذهب قرار نداشته. آزادی مذهب در فضای انتخاب بین گزینه‌های مختلف در مذهب مسیحی است.

○ ولی در زمان حاکمیت آریستوکراسی بر اروپا، ما شاهد بحث ظهور و بروز هویت مذهبی و هویت دینی بودیم. اما این روند بعد از شکل‌گیری نظام‌های سکولار و نظام‌های لیبرالیستی تقریباً کمرنگ‌تر می‌شود و نوعی مبادله و تعامل را با هویت‌های مختلف و متفاوت امکان‌پذیر می‌کند. شاید به همین خاطر است که بعد از دهه ۶۰ سیل زیادی از مهاجران مسلمان وارد اروپا می‌شوند. آیا این روندهای جدید، فرآیندهای گذشته را تهدید نمی‌کند؟

● ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم روندی که مبتنی بر لیبرالیسم غربی است، بتواند قالب‌هایی که در جهت تعارض با آن قرار دارد را برتابد و مطمئناً نسبت به آن واکنش نشان می‌دهد. مسأله‌ای که وجود دارد این است که اروپایی‌ها اسلام‌گرایی را به عنوان یک جنبش ضداروپایی می‌دانند، این بحث را پابی سعید در کتاب هراس بنیادین مطرح کرد. به هر میزان اروپایی‌ها نگرش واکنشی و مقابله‌جویانه تری داشته باشند، به همان میزان شرایط و زمینه برای رویارویی متقابل بین مجموعه‌های اروپایی و گروه‌های اسلام‌گرا به وجود خواهد آمد. آمریکایی‌ها گروه‌های اسلامی را در درون خود هضم کرده و پذیرفته‌اند، در حالی که اروپایی‌ها کاملاً نسبت به این موضوع واکنش نشان می‌دهند.

اما واکنش آنها مبتنی بر جلوه‌هایی از عقلانیت کنترلی نیست. عقلانیت کنترلی می‌گوید که نباید در برابر موج‌های چالشگر برخورد رویارویانه داشت. اصطلاحاً الگوی (توازن سخت) برای مقابله با اسلام‌گرایی را بسیار مضر می‌دانند، اما وقتی که کنش‌ها بر مبنای عقلانیت کنترلی نیست؛ رویارویی ظهور و بروز پیدا می‌کند.

○ یعنی این رویارویی که اشاره می‌کنید در حد جدال‌های هویتی است، جدال‌های هویتی بین یک فرد مسیحی اروپایی و یک فرد مسلمان اروپایی؟

● نه بین دو فرد بلکه بین دو انگاره، دو انگاره‌ای که فراتر از فرد را پوشش می‌دهد. جدال در حوزه هویت است.

○ پس توهین‌هایی که به ادیان مختلف به خصوص اسلام در اروپا می‌شود، یک اقدام تقریباً آگاهانه از سوی دولت‌های اروپایی است؟

● اگر مبتنی بر عقلانیت کنترلی بود، یعنی این که اقدام آگاهانه بود و دولت‌های اروپایی هم از این موضوع حمایت می‌کردند ولی چون مبتنی بر عقلانیت کنترلی نیست و مبتنی بر کنش‌های غریزی و رفتارهای واکنشی است، قضیه متفاوت می‌شود. در نتیجه آنچه که در

بستر جامعه اروپایی وجود دارد، هر مدت یک بار خود را به سمت بیرون پرتاب می‌کند.

○ یعنی این جدال‌های هویتی از حوزه اجتماعی به حوزه قدرت و ساختار قدرت کشیده نمی‌شود؟

● حوزه قدرت چاره‌ای جز کنترل قدرت ندارد. اما در بسیاری از مواقع قدرت کنترل موضوع را هم نخواهد داشت، از همه مهم‌تر این‌که واکنش کشورهای اسلامی و گروه‌های اسلامی نسبت به این‌گونه اقدامات، یک واکنش بسیار شدیدی است. وقتی که در برابر واکنش شدید قرار می‌گیرند، احساس می‌کنند که رویارویی غریزی که در جامعه وجود داشته، می‌تواند در فضای سیاسی و کلان حکومت‌ها هم منعکس شود.

○ بحث دیگری که در جامعه اروپایی بسیار مطرح است، بحث مهاجرت و ظهور و بروز ناسیونالیسم افراطی و حتی شکل‌گیری رگ و ریشه‌های فاشیسم در جنبش‌های افراطی اروپایی است. بر این اساس فکر می‌کنید که این تضاد و جدال‌های هویتی با اسلام و اسلام‌گرایی تحت عنوان اسلام‌ستیزی تا چه حد مربوط به ظهور ناسیونالیسم افراطی در اروپا می‌شود؟

● از نظر اروپایی‌ها اسلام‌گرایی به مفهوم (غیر خودی) یا (دیگری) (Other) محسوب می‌شود. این Other، یک Other ایدئولوژیک است. عموماً غربی‌ها در فضای Other ایدئولوژیک واکنش شدیدتری نشان می‌دهند. اروپایی‌ها هنوز نتوانسته‌اند در مداری قرار بگیرند که بین غیر خودی ایدئولوژیک و غیر خودی اجتماعی یا غیر خودی هویتی نژادی تمایز قایل شوند، به همین دلیل جدال‌های اینها با کشورهای اسلامی و مجموعه‌های اسلامی بسیار جدی خواهد بود.

○ پس از نظر شما اسلام‌ستیزی در اروپا زیر مجموعه مفهوم بیگانه‌ستیزی قرار می‌گیرد؟

● صددرصد، بیگانه‌ستیزی یک موج بسیار جدی است شامل حوزه‌های نژادی، زبانی و مذهبی و... ولی ستیزش بیگانه‌ستیزی ماهیت کم‌شدت دارد؛ اما تعارض اسلام‌ستیزی کاملاً پر شدت، تعارضی و خشونت‌بار است.

○ نکته بعدی که بسیار مهم است مفهوم اسلام سیاسی می‌باشد. به نظر می‌رسد این تغییر و تحولات به خصوص در مقطع زمانی انجام شده و گروه‌هایی که معتقد به اسلام سیاسی هستند، مخصوصاً در خاورمیانه، قدرت و شدت بیشتری گرفته‌اند و بازتاب این ویژگی‌ها در جوامع مسلمان اروپایی منجر به یک ترس و هراسی از اسلام و گروه‌های اسلامی در اروپا شده، به نظر شما ارتباط بین اسلام سیاسی و بحث اسلام‌ستیزی در اروپا به چه صورت است؟

● اروپایی‌ها اسلام سیاسی را عامل توجیه بسیاری از خشونت‌های منطقه‌ای حتی خشونت‌هایی که در اروپا شکل می‌گیرد، تلقی می‌کنند. طبیعی است که اقداماتی را در رابطه با کنترل اسلام سیاسی انجام خواهند داد. یکی از نشانه‌های واقعی اسلام سیاسی، غرب‌گریزی و در بسیاری از مواقع غرب‌ستیزی است. لیبرال‌ترین نظریه‌پردازان اسلامی مثل فاطمه مرنیسی هم نسبت به هویت غربی نگران است. گروه‌های اسلامی لیبرال با گروه‌های اسلام سیاسی این تفاوت را دارند که اسلام لیبرال بر حوزه فرهنگ تاکید دارد و هنجاری می‌اندیشد، در حالی که اسلام سیاسی به هویت فکر می‌کند و به عمل جمعی توجه دارد. غربی‌ها اسلام را به چهار گروه تقسیم می‌کنند:

گروه اول، اسلام سنتی است که دین را در حوزه اخلاق و عبادات و در عرصه فردی مورد توجه و پی‌گیری قرار می‌دهد.

گروه دوم نیز اسلام لیبرال است که بر ماهیت فرهنگی تاکید دارد و به هیچ وجه به صورت خشونت‌آمیز فکر نمی‌کند.

گروه سوم هم اسلام انقلابی است که مدرنیته را پذیرفته اما رویکرد رادیکال دارد. گروه چهارم را اسلام سیاسی یا اسلام ستیزه‌جو می‌دانند. اسلام ستیزه‌جو در صدد نفی شاخص‌های گفتمانی، هویتی و رفتاری مجموعه‌های غربی است. اسلام سیاسی دارای یک گفتمان است، هر گفتمان به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر باید دارای غیر خودی باشد. یعنی گفتمان‌ها قالب‌های تبیینی و توصیفی خود را بر اساس Other تعریف می‌کنند. در این فضا زمامداران غربی نگاه ستیزه‌جویانه‌ای با اسلام سیاسی دارند.

○ پس این روند در واقع دو طیف دارد، یک طرف غرب‌ستیز و طرف دیگر اسلام‌ستیز. آیا این دو گام با هم حرکت می‌کنند؟

● این دو موج به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در برابر یکدیگر قرار دارند. اگرچه گفت‌وگو میان اسلام و غرب انجام می‌گیرد، ولی این گفت‌وگوها نتوانسته بر هنجارهای اجتماعی تأثیری به جا بگذارد معتدل‌ترین نظریه‌پردازان اسلام‌شناسی غربی هم بر این موضع تاکید دارند که به هر میزان فضای گفتمان در یک حوزه هویتی رادیکال‌تر شود، تأثیرات و پیامدهای خود را در حوزه دیگر به جا خواهد گذاشت.

○ این جدال‌های گفتمانی و هویتی بین دو بخش غرب‌ستیز و اسلام‌ستیز چه سرانجامی خواهد

داشت؟ آیا به پیش‌بینی‌ای که هانتینگتون می‌کرد نزدیک می‌شویم یا خیر؟

در فضای فعلی تعارض در حوزه‌گفتمان قرار دارد، اما در عرصه سیاسی کشورهای اسلامی خاورمیانه هم تلاش می‌کنند که از الگوی‌های معتدل‌تری استفاده کنند، امروز حتی جمهوری اسلامی ایران تمایلی برای تشدید تعارضات هویتی و سیاسی ندارد. در حالی که قالب‌های گفتمانی، مفاهیم کاملاً متفاوتی را نشان می‌دهند.

## ● اشاره

سیدناصر موسوی

در راستای روشن شدن سخنان آقای متقی و به جهت رفع برخی کاستی‌ها در تحلیل ایشان، نکاتی یادآوری می‌شود:

۱. غربی‌ها برای گروه‌های اسلامی مخالف خود دو اصطلاح را به کار می‌برند:

الف) بنیادگرایی اسلامی: اصطلاحی است که روزنامه‌نگاران غربی با قیاس به «بنیادگرایی مسیحی» جعل کرده‌اند و عملاً بر هر جنبش فعال سیاسی که دو خصیصه «مخالفت با غرب‌گرایی» و «تاکید بر اجرای شریعت» را داشته باشد اطلاق می‌شود.

ب) اسلام سیاسی: که شاخصه‌های آن توجه به عمل جمعی، هویت‌گرایی، کنترل‌گرایی و غرب‌گریزی است، در مقابل اسلام سنتی، لیبرال است. اسلام سیاسی همان است که شاخص‌های گفتمان هویتی غرب را نفی کرده و برای خود هویتی مستقل دارد و هراس بنیادین غرب از این اسلام است.

۲. کتاب هراس بنیادین که آقای متقی از آن نام برده و تحلیل خود را براساس آن تبیین کرده، نوشته بای سعید استاد جامعه‌شناسی دانشگاه منچستر و مدیر «مرکز مطالعات جهانی شدن، اروپامداری و حاشیه‌ای بودن» است. به نام مرکز توجه کنید «اروپامداری» که هدف آرمانی مرکز حفظ و استمرار اروپامداری است.

نویسنده کتاب معتقد است که در دوره پست مدرن، بنیادگرایی در شکل و قالب فراروایت‌ها شالوده‌شکنی کرده و آن را به چالش کشیده است. نویسنده در فصول مختلف کتاب می‌کوشد تا اثبات کند حرکت «احیاگری معاصر» شکل گرفته و گفتمان اسلام‌گرایی به لحاظ انگیزه‌ها و باورها شبیه ملی‌گراها یا سوسیالیست‌ها یا لیبرال‌های پست مدرن نیست.

بازتاب اندیشه ۹۷

۱۸  
هراس  
بنیادین

نگارنده در تبیین روند شکل‌گیری اسلام‌گرایی فعلی معتقد است: رسول خدا ﷺ در دوره خود، مرکز اقتدار سیاسی و مبنای وحدت امت اسلامی بود. با فقدان پیامبر خلافت مرکز مشروعیت و اقتدار گردید و نقطه مرکزی از قانونگذار (پیامبر اسلام) به قانون

اسلام) تغییر یافت. اما با لغو نهاد خلافت اسلامی توسط مصطفی کمال پاشا (آتاترک) نقطه مرکزی هویت جهانی مسلمانان نابود شد و نظریه اصلاحی آتاترک با هدف (غیردینی کردن، ملی‌گرایی، مدرن‌گرایی و غربی شدن) در قالب یک ایدئولوژی متبلور شد. همین سیاست توسط رضاخان در ایران نیز پیاده شد و اسلام در این دوره نقش یک مخالف سیاسی را پیدا کرد.

با ظهور امام خمینی<sup>ع</sup> و چهره انقلابی او، تفکر سیاسی امام به عنوان منسجم‌ترین منطق اسلام‌گرایی مطرح شد و اسلام‌گرایی به وسیله امام از یک مخالف ساده سیاسی به یک جنبش ضد نظم حاکم تبدیل شد. همان نظمی که نگاهش به غرب بود و هدفش غربی شدن. امام خمینی به نظر نویسنده با وجود تکیه نکردن بر مفاهیم مدرن و با تاکید بر اعمال و شعارهای سنتی در فضای مدرن درخشید و فراروایت «مرکزیت غرب» و «غرب بهترین است» را به چالش کشید. او در این راه هیچ‌گاه سعی نکرد اسلام را با مفاهیم غربی سازگار کند و درست به همین دلیل گفتمان عام غربی را متزلزل کرد.

۳. آقای متقی معتقد است دین‌سنجی به ویژه اسلام‌سنجی به گونه‌ای آشکار در اروپا به چشم می‌خورد و در حال تبدیل شدن به یک گفتمان ایدئولوژیک است. به نظر می‌رسد اگر چه جلوه‌هایی از اسلام‌سنجی مانند جریان سلمان رشدی یا کاریکاتورهای موهن در دانمارک یا فیلم فتنه در هلند در غرب رخ داده، اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که اسلام‌سنجی قرن‌ها قبل شکل گرفته و با گذشت زمان در حال کمرنگ شدن است. به عبارتی دیگر اگرچه این اقدامات به خودی خود، اقداماتی مهم در جهت اسلام‌سنجی غرب است؛ اما به نسبت گذشته رقیق‌تر شده است.

در قرن ۱۱ میلادی با ورود اسلام به غرب از طریق اندلس (اسپانیا) و شرق اروپا معارف اجباری شرق و غرب شکل گرفت. در این دوره پیشرفت‌های مسلمانان قابل مقایسه با غرب نبود. لذا عظمت علمی مسلمانان آنها را متحیر کرده بود؛ اما به اسلام و پیامبر و عقاید آن فکر نمی‌کردند. در نیمه قرن ۱۲ میلادی اولین ترجمه قرآن توسط دو کشیش زیر نظر پطرس انجام شد که پر از غلط و تحریف و الفاظ مستهجن بود. این در حقیقت اسلام‌شناسی غرب بود. تعجب آور این‌که این ترجمه تا چهار قرن در دسترس عده‌ای خاص بود و به‌طور عمومی منتشر نشد تا مبایدا مردم را به سوی خود جذب کند. اسلام‌سنجی غرب در جنگ‌های صلیبی بر مبنای همین اسلام‌شناسی بود.

در قرن ۱۶ میلادی یک قدم نزدیک‌تر شده و کمی از شدت آن کاسته شد. همان ترجمه با مقدمه مارتین لوتر که به شدت ضداسلام بود چاپ شد. قرآن به صورت عربی نیز چاپ شد و در دسترس عموم قرار گرفت. در قرن ۱۷ یک مترجم ترجمه دیگری ارائه داد و گفت: فکر کردم قرآن را آن‌گونه که هست بنمایانم. در قرن ۱۸ کتاب‌هایی درباره قرآن و زندگانی

پیامبر نوشته شد که عناوین این کتاب‌ها نشان‌دهنده عقب‌نشینی آنها و کاستن از شدت اسلام‌ستیزی آنهاست مانند کتابهای: دین محمد، تصحیح اندیشه غرب در مورد اسلام و محمد شاید نیست.

شدت اسلام‌ستیزی با تأسیس کتابخانه‌های مملو از کتب شرقی و اسلامی و تأسیس مدارس شرقی و ارتباط بیشتر غربیان با اسلام و روند رو به رشد مهاجرت به غرب رو به کاستی رفت و به شناخت بیشتر از اسلام منجر شد. اما در دوره استعمار غرب هم شناخت بیشتری از اسلام یافت و هم حاکم گردید. این تسلط به رشد عجیب صنعت و تکنولوژی غرب و وابسته ماندن غیر غربی‌ها به آن شدت یافت و یک فرار وایت شکل گرفت «غرب برتر است» و «غرب بهترین است» و نتیجه گرفته شد که برای پیشرفت صنعت و تکنولوژی باید کاری کرد.

واکنش‌های غیر غربی‌ها گاهی مانند چین و ژاپن رد مطلق غرب به صورت همه‌جانبه بود. اما در میان مسلمانان سه واکنش وجود داشت، پذیرش غرب به صورت کامل (مدرن شدن و غربی شدن) که این سیاست علاوه بر اندیشمندان توسط برخی صاحبان قدرت مثل آتاترک و رضاخان دنبال شد و رد کامل غرب توسط دسته‌ای دیگر. اما دسته سوم بودند که واکنش اصلاح‌گرایانه داشتند و آن پذیرش پیشرفت و توسعه بدون غربی شدن بود. در میان این دسته معتدل‌ترین نگاه را امام خمینی<sup>ع</sup> و همفکران او داشتند. بنابراین با حرکت بزرگ امام خمینی وجه مثبت غرب، که غرب آن را ابزار نفوذ در ممالک دیگر کرده بود، پذیرفته شد؛ ولی جنبه‌های دیگر تمدن غرب مانند سکولاریسم، فردگرایی و انسان‌محوری (اومانیزم) طرد شد. این روند اگر ادامه یافته و به موفقیت کامل برسد، غرب تسلط کامل خود را از دست می‌دهد و فرار وایت «غرب بهترین است» که متزلزل شده به تاریخ می‌پیوندد و غرب نگران این است و این سبب شده تا در برابر هر جنبش فعال سیاسی و واکنش نشان دهد، در حقیقت نگرانی غرب از «اسلام سیاسی» به جهت «سیاسی» بودن آن است نه از «اسلام». آن ترجمه بهتر اسلام‌ستیزی غرب این است که بگوئیم آنها با سیاست اسلام که تفوق آنها را مورد تردید قرار می‌دهد مخالفند.

۴. همچنین آقای متقی معتقدند اسلام‌ستیزی انعکاس فضای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اروپاست. این مساله در فضای سیاسی گرچه آشکار است و سیاست‌اصحاب قدرت در غرب در این راستاست، ولی در فضای اجتماعی و فرهنگی جای تأمل دارد. در لایه‌های اجتماعی و فرهنگی غرب مخالفت با اسلام و تقابل با آن و رقابت وجود دارد، ولی به نظر نمی‌رسد به درجه اسلام‌ستیزی رسیده باشد. اگر به علت برخوردهایی مثل سلمان رشدی یا مسائل دانمارک و هلند توجه کنیم، می‌بینیم این برخوردها از سوی صاحبان قدرت اجرا یا حمایت می‌شود. بعلاوه این‌که گاهی در داخل همان کشور اقشاری از توده



اجتماعی یا نهادهای علمی و فرهنگی با این‌گونه اهانت‌ها مخالفت می‌کنند و همین نشانگر این است که در جهان سیاست‌نگرانی غرب شدید است و همچنین نشانگر این است که غرب در حال ضعیف شدن و غرق شدن است به همین جهت به هر وسیله‌ای گرچه سست و کم‌اثر تمسک می‌جوید. تجربه تاریخی نشان می‌دهد وقتی فضای اجتماعی و فرهنگی در جامعه چیزی را نپذیرد یا مخالف آن باشد، در مقابل آن حساسیت زیاد وجود ندارد و بیشتر در حد کنترل به آن توجه می‌شود اما قدرت‌ها در دوره ضعیف، کوچک‌ترین مخالفتی را با شدیدترین برخورد پاسخ می‌دهند و برای متهم کردن، منفور کردن و منکوب کردن آن از هر وسیله‌ای هرچند ناچیز بهره می‌برند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی